



The War of Metaphors: Sociological Analysis of an Encounter with the Metaphors of Development in Iranian Fiction Abstract

Mohammed Hossein Dalal Rahmani^{1*}

1 Ph.D of society, Department of Social Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran, Email: mhdr2010@yahoo.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Full Paper

Article history:
Received: 2024-6-3
Accepted: 2024-9-15

Keywords:
Development
Metaphor
Novel
Sociology

The present study attempts to analyze an encounter with metaphors in some selected fictional texts in Iranian literature. Accordingly, the study concentrates on two metaphorical literary works in verse related to the medicine and engineering discourses that have been dominant since the Qajar period. A number of writers in this period composed works informed by some forms of resistance utilized to challenge the above-mentioned metaphorical systems. Drawing on Lakoff's theory of metaphor and the insights of Anthony Giddens, a sociologist, and Tavakoli-Taraghi, a historian, the current study will analyze selected stories from the Qajar era and contemporary writers. The study's results have demonstrated that after opening up the gap between the intellectuals and the state in the Pahlavi era, the patterns of metaphoric resistance against the discourse of development in fiction emerged. When the metaphoric system of development changed, the resistance continued in another form. In some cases, the fictional literature could refer to future metaphorical patterns and prospective events besides critiquing the metaphorical systems. This fact indicates the abilities of literary affairs and once more the inabilities of theories that ignore the logic of literary affairs reducing it to mere social, economic, and political matters.

Cite this article Dalal Rahmani, M.H. (2024). The War of Metaphors: Sociological Analysis of an Encounter with the Metaphors of Development in Iranian Fiction Abstract. *Social Issues in Persian Literature*, 2 (4), 9-22.



©The author(s)

Publisher: Golestan University

Doi: 10.30488/SIPL.2024.460893.1059



جنگ استعارگان

تحلیلی جامعه‌شناختی از مواجهه با استعاره‌های توسعه در ادبیات داستانی ایران

محمدحسین دلال رحمانی^{۱*}

^۱ دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی بخش علوم اجتماعی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران،
رایانامه: mhdr2010@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله کامل علمی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۵</p> <p>واژه‌های کلیدی: توسعه استعاره رمان جامعه‌شناسی</p>	<p>پژوهش حاضر تلاش می‌کند مواجهه با استعاره‌های توسعه در برخی متون داستانی برگزیده در ایران را با رویکردی جامعه‌شناختی تحلیل کند. در این راستا، به دو منظومه استعاری پزشکی و مهندسی توجه می‌شود که از عصر مشروطه تاکنون در ایران غالب بوده‌اند. در این دوره، آثار ادبی چندی پدید آمده‌اند که با شکل‌هایی از مقاومت، نظام‌های استعاری مذکور را به چالش کشیده‌اند. این نوشتار، به این مواجهه می‌پردازد و با تکیه بر نظریه استعاره لیکاف و متاثر از جامعه‌شناسی چون گیدنز و دستاوردهای تاریخ‌نگارانی چون توکلی طرقي، به تحلیل داستان‌های برگزیده از نویسندگان مشروطه تا دوره متأخر می‌پردازد. نتیجه پژوهش، نشان می‌دهد که در عصر پهلوی و پس از ایجاد فاصله میان روشنفکران و دولت، الگوهایی از مقاومت استعاری در مقابل گفتمان توسعه در ادبیات داستانی ظاهر شد. با تغییر نظام استعاری توسعه، این مقاومت به شکلی دیگر تداوم یافت. حتی در برخی موارد، ادبیات داستانی، علاوه بر نقد نظام‌های استعاری، امکان اشاره به الگوهای استعاری آینده و نیز رخدادهای آتی را یافت. این امر علاوه بر نشان دادن توانایی‌های امر ادبی، بار دیگر ناکارآمدی نظریه‌هایی را که با نادیده گرفتن منطق امر ادبی، آن را به مثابه بازتاب صرف امر اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی قلمداد می‌کنند، نشان می‌دهد.</p>
<p>استناد: دلال رحمانی، محمدحسین (۱۴۰۳). جنگ استعارگان تحلیلی جامعه‌شناختی از مواجهه با استعاره‌های توسعه در ادبیات داستانی ایران. نشریه: اجتماعیات در ادب فارسی، ۲ (۴)، ۹-۲۲.</p>	
<p>ناشر: دانشگاه گلستان © نویسندگان</p>	

Doi: 10.30488/SIPL.2024.460893.1059



مقدمه

بنیامین به نقل از میشله می‌نویسد: «هر عصری، رؤیای عصر پس از خود را می‌بیند» (بنیامین، ۱۴۰۰: ۴۵). اگر چنین باشد، ادبیات داستانی تا آنجا که بستری برای روایت رؤیاهاست، امکانات ویژه‌ای جهت تصویرسازی رؤیایی یا کابوس‌وار امر آتی دارد، تصویرهایی که از سوی گروه‌های اجتماعی متمایز و در نسبت با منافع آنها ایجاد می‌شود. تصویر این آینده، لحظه‌ی مواجهه سوژه با امر حاضر را مشروط می‌سازد و امکان‌های موجود در آن را بازاندیشی می‌کند. به همین جهت، پژوهش ادبی می‌تواند با بررسی رؤیاهای کابوس‌های اجتماعی که در متون ادبی روایت شده‌اند، مواجهه با لحظه‌ی اکنون را آگاهانه‌تر سازند و تلاشی برای بهبود وضعیت باشند.

طرح مسئله

گفتمان توسعه در ایران، از سویی با نظام‌های استعاری پیوند داشت و از سوی دیگر، حامل مجموعه‌ای از رؤیاهای گروه‌های اجتماعی بود. ایده‌ی ساختن آینده‌ای بهتر، از خلال منظومه‌های استعاری به گفتمانی بدل شده بود که حول مفهوم توسعه قرار داشت. چنین نظامی می‌توانست به متن ادبی وارد شود و در قالب روایت‌های داستانی، موضع گروه‌های اجتماعی متفاوت را بازتاب دهد. این نوشتار به مسئله‌ی چگونگی مواجهه با نظام‌های استعاری توسعه در متون ادبی می‌پردازد و تلاش می‌کند به تحلیل جامعه‌شناختی کشمکش و نزاعی بپردازد که حول استعاره‌های توسعه در متون ادبی این دوران جریان داشته است. چنین رویکردی، امکان مواجهه‌ی شکل‌های کمتر شناخته شده‌ای از مبارزه و مقاومت ادبی را فراهم می‌کند که عموماً نادیده گرفته شده است.

روش

پژوهش حاضر، به تاریخ تحولات مواجهه‌ی ادبی با استعاره توسعه در یک دوره تاریخی نظر دارد. چنین پژوهشی یک مطالعه کیفی و اکتشافی است که از روش کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری داده‌ها بهره می‌گیرد. رمان و داستان‌های کوتاه، بر اساس وجود یا فقدان استعاره‌های توسعه انتخاب می‌شوند و سپس در مقایسه با هم قرار می‌گیرند تا تغییرات ظاهر شده در یک دوره زمانی روشن شود. به چنین روشی نمونه‌گیری نظری می‌گویند که بر مبنای مرتبط بودن موردها (و نه نمایان بودنشان) صورت می‌گیرد (فلیک، ۱۳۸۷: ۱۴۲). برای تحلیل داده‌ها، از استراتژی «مقابل هم نهادن» استفاده می‌شود که گرهارت^۱ آن را بر اساس نمونه آرمانی^۲ و بر^۳ سامان داد (همان: ۴۳۹). در این استراتژی، مواردی که بیشترین اختلاف را با هم دارند، مقایسه می‌شوند تا صورت‌بندی‌های متفاوت موضوع پژوهش در یک دوره تاریخی قابل فهم گردد. گرچه در چنین پژوهش‌هایی عموماً نمونه‌های گسترده‌تری بررسی می‌شوند، اما مقایسه چند نمونه موردی (مطالعه موردی موارد خاص)^۴ نیز می‌تواند بر مبنای این استراتژی پیش رود. پس مجموعه‌ای از آثار ادبی از دوره‌های مختلف، بر اساس ارتباط با موضوع برگزیده می‌شود و موارد متفاوت در مقابل هم قرار می‌گیرند تا تفاوت‌های دوره‌ها روشن شود. آثار برگزیده برای این پژوهش عبارتند از *داستان شگفت‌انگیز، داستان یتیمان*، به قلم میرزا اسماعیل آصف، *اسرار شب*، از عباس خلیلی، *بوف کور و سگ ولگرد* از صادق هدایت؛ *ملکوت* از بهرام صادقی، *اسرار گنج دره جنی* از ابراهیم گلستان، *سال بلوا* از عباس معروفی، *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم* از زویا پیرزاد و *دود و خاکستر* از حسین سناپور. همزمان و در برخی موارد برای تکمیل بحث به آثار برخی نویسندگان دیگر نیز توجه شده است.

¹ Gerhardt

² Ideal Type

³ Weber

⁴ Case Study

پیشینه پژوهش

گرچه مباحث نظری درباره استعاره تاریخی طولانی دارد، اما جریان تازه‌ای که از دهه ۱۹۸۰ میلادی آغاز شده، تغییری بنیادین در فهم استعاره پدید آورده است. در دو دهه اخیر پژوهش‌های قابل اعتنایی در ایران حول فهم جدید استعاره شکل گرفته که گرچه همگی مستقیماً در تداوم مباحث نظری مذکور نبوده، قرابت‌های قابل توجهی با آن مباحث داشته‌اند. این پژوهش‌ها را می‌توان به دو دسته تاریخی و غیرتاریخی تقسیم کرد. دسته نخست مجموعه مطالعات غیرتاریخی است که عموماً به حوزه علوم سیاسی اختصاص دارد. برای نمونه نجف‌زاده و شفیع‌زاده (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل استعاره‌های مفهومی مناظره‌های تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶»، نورمحمدی و دبیر مقدم (۱۳۹۸) در «تحلیل انتقادی استعاره‌های مفهومی مناظره‌های تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری»، پورابراهیم (۱۳۹۹) در «استعاره انتخابات و مفهوم سازی خودی/غیرخودی در سرخط روزنامه‌های ایران»، و در نهایت منیری و اطهری (۱۴۰۱) در «استعاره مفهومی "مباحثه جنگ است" در مناظره‌های تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ ایران» به نقش استعاره در انتخابات و مناظره‌های تلویزیونی و رویکردهای ایدئولوژیک جناح‌های سیاسی پرداخته‌اند.

در دسته دوم، آثار نجم آبادی و توکلی طرقي و نیز صادقی اهمیت دارند. این آثار لزوماً به مباحث نظری استعاره توجه نداشته‌اند، با این حال مباحث قابل تأملی درباره تأثیر استعاره‌ها در فهم تاریخی و جریان‌های سیاسی و اجتماعی ارائه کرده‌اند. برای نمونه، نجم آبادی (۱۳۷۵) در «حکایت دختران قوچان» اهمیت رخداد‌های تاریخی در ظهور استعاره وطن به مثابه هستی مؤنث (مادر یا زن) را نشان می‌دهد. توکلی طرقي (۱۳۹۱) نیز در مقاله‌ای با عنوان «مهندسانه اندیشی و ولایت‌مداری مجتهدسانه» و برخی از دیگر آثار خویش به نقش منظومه‌های استعاری گفتمان توسعه توجه کرده و صادقی (۱۳۸۴) نیز در کتاب جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران، به اهمیت استعاره‌های ناسیونالیستی و تجدد در پیوند با جنسیت در ایران پرداخته است.

پژوهش‌های تاریخی پیشین، بالاخص آثار توکلی طرقي اهمیت اساسی برای نوشتار حاضر دارند. با این حال، نوشتار حاضر، به نزاع‌های استعاری توجه دارد که موضوع هیچ یک از پژوهش‌های پیشین نبوده است. پژوهش‌های مذکور همواره به ظهور و نقش استعاره‌ها در حیات اجتماعی توجه کرده‌اند و اهمیت آنها در ایجاد زمینه‌های تازه برای مبارزه را نادیده گذاشته‌اند. آنها فهم استعاری را به مثابه گونه‌ای محدودیت طرح کرده‌اند، فهمی که امکان مواجهه با امر واقعی را تحدید کرده است. حال آنکه نوشتار حاضر تلاش دارد به مبارزه و مقاومت‌های صورت‌بندی شده‌ای توجه کند که تنها ذیل این نظام‌های استعاری ممکن بوده‌اند. به تعبیر دیگر، استعاره را نه به مثابه یک مانع که به عنوان میدان نزاعی تاریخی در نظر می‌گیرد.

گشایش نظری

مفهوم توسعه که پس از جنگ جهانی دوم به طور گسترده مطرح شد، در لغت به معنای خروج از «لفاف» است و در قالب «نظریه نوسازی»، لفاف همان جامعه سنتی و فرهنگ و ارزش‌های مربوط به آن است که جوامع برای متجدد شدن باید از آن خارج شوند (ازکیا، ۱۳۷۷: ۷). برخی از محققان، توسعه را به وجود آوردن تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، گرایش‌ها و نهادها برای تحقق کامل هدف‌های جامعه دانسته‌اند (همان: ۸). مهم‌ترین کارگزاران توسعه، دولت‌های مدرن هستند. گفتمان توسعه^۱ عبارت است از نظمی گفتاری با دال مرکزی توسعه که به اقدامات دولت مدرن در ایجاد تغییرات گسترده در ساحت حیات اجتماعی مشروعیت می‌بخشد. از نظر مور، گفتمان توسعه بخشی از تلاش نظام سرمایه‌داری برای کسب و حفظ هژمونی در سطح جهان است (مور^۲، ۱۹۹۵: ۷) و همواره ذینفعانی دارد. به

^۱ Development Discourse

^۲ Moor

تعبیر دیگر، گفتمان توسعه، همواره با مجموعه‌ای از منافع مرتبط است و فارغ از صدق و کذب معرفت‌شناختی خود، حامی علائق و منافع گروه‌های اجتماعی خاصی است.

این نظم‌گفتاری می‌تواند از طریق نظام‌های استعاری عمل کند، یعنی بر مبنای نوعی منطق شباهت‌یابی، امکان جریان یافتن عقلانیت موجود در یک ساحت را به ساحتی دیگر فراهم نماید. در چنین کارکردی، استعاره تنها به معنای جای‌گذاری یک کلمه به جای کلمه‌ای دیگر بر مبنای نوعی منطق شباهت، درون عبارتی واحد نیست، بلکه گونه‌ خاصی از انتقال عقلانیت ساحت‌های مختلف به یکدیگر است که امکان‌های تازه‌ای از کردار را فراهم می‌آورد. در این تعبیر، این یک کلمه نیست که جایگزین کلمه‌ای دیگر می‌شود، بلکه یک منظومه است که منطق خود را درون منظومه‌ای دیگر به جریان می‌اندازد و امکان تحقق امیالی را فراهم می‌آورد که به واسطه گروه‌های اجتماعی خاصی پدید آمده است. چنین فهمی از استعاره، مشخصاً به بهره‌گیری جامعه‌شناختی از دستاوردهای زبانشناسی متأخر متکی است. در نظریه نوین استعاره که مشخصاً به واسطه ردی (Reddy)، لیکاف (Lakoff) و ترنر (Turner) بسط یافته است، استعاره امری صرفاً زبانی نیست، بلکه خاستگاه آن را باید در چگونگی مفهوم‌سازی یک قلمرو ذهنی بر حسب قلمرو ذهنی دیگر یافت (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۷) استعاره یعنی نگاشت بین قلمروها در نظام‌های مفهومی (همان: ۱۳۷). منظور از نگاشت رابطه‌ای است که هر نقطه از یک مجموعه را بر نقطه‌ای از مجموعه دیگر می‌نگارد. هر نگاشت مجموعه‌ای ثابت از تناظرهای هستی‌شناختی بین هستی‌هایی در قلمرو مبدأ با هستی‌هایی در قلمرو مقصد است. هر گاه این تناظرهای ثابت فعال شوند، نگاشت‌ها می‌توانند الگوهای استنتاج را از قلمرو مبدأ بر الگوهای استنتاج بر قلمروی مقصد بنگارند (همان: ۲۱۶). در حالی که نگاشت‌ها، اختیاری نیستند و بر تجربه و دانش روزمره ما تکیه دارند، عمدتاً ناخودآگاه و خودکار هستند و مانند زبان و دیگر حوزه‌های نظام مفهومی انسان، بدون تلاش آگاهانه عمل می‌کنند (همان: ۲۱۶-۲۱۷).

نکته مهم آن است که استعاره‌ها می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر زندگی انسان داشته باشند. لیکاف به همین امر نظر دارد آن‌گاه که می‌نویسد: «استعاره‌ها می‌توانند بکشند» (۱: ۱۹۹۱). او توضیح می‌دهد که در اولین جنگ خلیج فارس، بازی استعاره‌ها توانست چهره‌ای شرور از صدام حسین برسازد که مواجهه غرب با او را مشروعیت بخشد. بنابراین استعاره‌ها می‌توانند بردارهای قدرت را جهت دهند و تغییرات بزرگ ایجاد کنند. پیوند استعاره با قدرت، آن را به عرصه مقاومت نیز بدل می‌کند. به تعبیر دیگر، بهره‌گیری از منظومه‌های استعاری، امکان‌های تازه‌ای برای مقاومت در متون ادبی ایجاد می‌کند. از آنجا که استعاره‌پردازی بیشتر امری ادبی است تا علمی، آن‌گاه که گفتمان توسعه (که عموماً خود را علمی قلمداد می‌کند) از منظومه‌های استعاری بهره می‌گیرد، در میدان دیگری بازی می‌کند. پس از سویی از امکان‌های عقلانیت ادبی برای اهداف خود بهره می‌گیرد و از سوی دیگر، با مقاومت همان عقلانیت مواجه می‌شود، عقلانیتی که در بهره‌گیری از ابزارهای استعاری چیره‌دست است. از این‌رو، میدان ادبی، هم به مثابه عرصه بسط عقلانیت توسعه و هم به عنوان جایگاه مقاومت در مقابل آن ظاهر می‌شود و این دوگانگی نه تنها به واسطه موقعیت-های تولید کننده متون ادبی، بلکه همچنین به واسطه استعدادهای درونی آن قابل فهم است.

تعریف استعاره به عنوان میدانی محدود کننده و نیز توان بخش، متأثر از فهم گیدنز (Giddens) از مفهوم ساختار است. او درباره ساختارها بر آن است که آن‌ها نه تنها محدودیت بخش، بلکه دقیقاً همان چیزهایی هستند که امکان کنش را فراهم می‌آورند (بنگرید به کرایپ یان، ۱۳۷۸: ۱۴۳). از آنجا که استعاره‌ها، فرم‌های مفهومی هستند، آنچه گیدنز درباره ساختارها می‌گوید به خوبی درباره استعاره قابل ترجمه است: استعاره‌ها نه تنها محدود کننده، بلکه میدان‌های بازی و مقاومت نیز هستند. آن‌ها محل فهم، محل نزاع و گاهی محل رهایی‌اند. آنها می‌توانند نتایج واقعی به بار آورند و بر زندگی انسان تأثیر قابل توجهی داشته باشند.

باید توجه داشت که گفتمان توسعه در سده اخیر، میدان مبارزه‌های سیاسی و ایدئولوژیک میان ملتها و میان کارگزاران توسعه و بیرون ماندگان، و نیز موافقان و مخالفان سرمایه‌داری بوده است (مور، ۱۹۹۵: ۶). بیان استعاری

گفتمان توسعه، این مبارزه را به درون منظومه‌های استعاری وارد می‌کند. به تعبیر دیگر شکل‌هایی از مقاومت در مقابل گفتمان توسعه پدید می‌آید که منطقی استعاری دارند. به طور کلی می‌توان دو شکل از مقاومت استعاری را در متن ادبی تفکیک کرد: شکل نخست بازی با دوگانه‌های برسازنده استعاره است. در این شیوه، نظم استعاری موجود به چالش کشیده می‌شود و نظمی یکسره متناقض با آن طرح می‌گردد. مثلاً به جای آنکه گل و زیبایی پیوند یابند، گل به مثابه امر زشت قلمداد می‌شود. شکل دوم مقاومت، منطق استعاره را می‌پذیرد، اما آن را در مسیرهایی بسط می‌دهد که مد نظر تولیدکنندگان و حامیان آن نبوده است. برای درک بهتر این روش، باید به منطق عملکرد استعاره توجه کرد. در استعاره همواره توجه از تمام خصایص یک چیز به یک یا چند ویژگی خاص آن معطوف می‌شود به گونه‌ای که دیگر خصوصیات بی‌اهمیت می‌شوند. استعاره ماه به مثابه صورت معشوق، بر زیبایی و درخشندگی ماه تمرکز دارد و خصیصه‌هایی چون لکه‌های ماه، تغییر ماهیانه آن و... کنار گذاشته می‌شوند. الگوی دوم مقاومت، خصیصه‌های کنار نهاده شده در منطق استعاری را فعال می‌سازد (مثلاً بر لکه‌های ماه تمرکز می‌کند). مهمترین نمونه چنین مقاومتی، در نقیضه‌پردازی‌ها قابل پیگیری است، اما شکل‌های ادبی دیگر نیز می‌توانند از این شیوه بهره گیرند.

می‌توان این دو نوع از مقاومت را در ادبیات داستانی و در مورد گفتمان استعاری توسعه بررسی کرد. همزمان باید توجه داشت که نبرد استعاری، تا آنجا که در نسبت با حیات اجتماعی قرار دارد، پیوند محکمی با قشریندی اجتماعی و نظام طبقاتی موجود و منافع برآمده از آن‌ها خواهد داشت. به تعبیر دیگر، چنین نزاعی، تداوم نبرد گروه‌های اجتماعی متفاوت بر سر منافع موجود است. آن‌ها را نمی‌توان در سطح آگاهی کنشگران اجتماعی تحلیل کرد. چنین نزاع‌هایی، استراتژی موقعیت‌های اجتماعی برای دستیابی به اهداف خویش به شکلی عملی است. هم از این رو، استعاره‌پردازی در چنین ساحتی را می‌بایست به مثابه نوعی کردار ایدئولوژیک فهمید و نسبت آن با منافع موقعیت‌های اجتماعی را روشن ساخت. آن‌ها نه به مثابه گونه‌ای اندیشه، بلکه در قامت نوعی کردار دارای اهداف عینی مشخص تحلیل می‌شوند، اهدافی که لزوماً به شکلی نظری بر تولیدکنندگان آن روشن نیست. استعاره‌هایی از این دست، نه تنها از امور اندیشگانی به مثابه امور اجتماعی که از جایی میان آگاهی و ناآگاهی می‌آیند و اهدافی برآمده از جایگاه‌های اجتماعی را دنبال می‌کنند. این امر، امکان تحلیل جامعه‌شناختی آنها را فراهم می‌کند.

منطق استعاری گفتمان توسعه در ایران

توکلی طرقي به دو منظومه استعاری توسعه در ایران اشاره می‌کند. نظام استعاری نخست، وامدار خصایص تجدد در ایران بود: «تجدد روزمره در ایران با کوشش برای پیشگیری از عفونت هوا آغاز شد» (۱۳۸۷: ۴۲۱). با توفیق‌های نسبی پزشکی مدرن و غلبه معرفت‌شناختی آن بر شیوه‌های سنتی درمان، اصطلاح‌های طب پاستوری یا میکروب‌شناسی به مثابه ابزاری برای مواجهه با وضعیت کشور به کار رفت. در نتیجه، نظم گفتاری که برای پاسخگویی به بحرانی بهداشتی در آستانه انقلاب مشروطه اشاعه یافته بود، برای تشخیص و مداوای انواع بیماری‌های وطن، بیماری‌های ملی، بیماری‌های جامعه، آفات اجتماعی، عارضه‌های اجتماعی و امراض اخلاقی به کار گرفته شد (همان: ۱۳۹۱: ۷). در این تلقی «ایران به مادر شش هزار ساله بیمار و پا به مرگ» تشبیه شد که نیازمند درمان بود (همان، ۱۳۹۵: ۱۰۲). اصطلاح‌های پزشکی چون جراحی، درمان، مداوا، دارو و... به خوبی در توصیه‌های روشنفکران مشروطه و نیز دولت مدرن برای درمان وطن بیمار قابل شناسایی است. این فهم استعاری که توسعه را به مثابه نوعی درمان می‌فهمید تا انقلاب اسلامی تداوم یافت. بنابراین توسعه در ایران با یک نظام استعاری آغاز شد که می‌توان از آن با یادافزار «جامعه ایران بیمار است» یاد کرد. در این نظام استعاری، عقب‌افتادگی با بیماری متناظر بود؛ پزشک با دولت و روشنفکر؛ توسعه و ترقی با درمان و بهبود نهایی؛ و خشونت نیز با جراحی‌های مورد نیاز تناظر داشت. چنین نگاشت‌ها (مجموعه تناظرها) امکان‌های لازم برای برخی اقدام‌ها را فراهم می‌کردند. آن‌ها حدود کردارهای مشروع را مشخص می‌ساختند و مجاری تازه‌ای برای جریان‌یابی قدرت فراهم می‌آوردند.

اما در دهه‌های پس از انقلاب اسلامی، خیال و خرد مهندسی به تدریج بر نگرش و بینش سیاسی و فرهنگی چیره شد. با چیرگی دانش مهندسی مفاهیمی چون طرح، نقشه، ترسیم، هندسه، مکان، جا، فضا، حریم، بنا، ساختمان، اصلاح، ترمیم، زیرسازی، بازسازی، نوسازی و... جای اصطلاحات پزشکی را گرفت (همان، ۱۳۹۱: ۵). در این تلقی، ایران دیگر نه مادری بیمار، که سازه‌ای نیازمند بازسازی، مرمت یا نوسازی بود. هرچند که کماکان الگوی استعاری پیشین در مفاهیمی چون جراحی اقتصادی و بیماری‌های اجتماعی تداوم یافت، اما ایده مهندسانه بر فرایند تجدد غلبه یافت و به منطق استعاری برتر بدل شد. برای اشاره به این نظام استعاری می‌توان از یادافزار «ایران یک سازه (فرسوده) است» بهره گرفت. در این مجموعه، عقب‌ماندگی متناظر با خرابی، نقص فنی یا فرسودگی؛ توسعه و ترقی معادل با آواربرداری، سازندگی یا بازسازی و اصلاح؛ مهندس و معمار معادل با بنیانگذاران و رهبران و کارگزاران نظام؛ و خشونت، تورم و فقر به عنوان نتایج ناخواسته و فرعی فرایند نوسازی فهمیده می‌شدند.

ادبیات به عنوان میدان نبرد استعاه‌ها

نظام استعاری پزشکانه

ادبیات در ایران در تداوم منطق مشروطه و به مثابه بخشی از پروژه ترقی ملی ظاهر شد. هم از این رو و لاقلاً تا مدتی، متن ادبی مدرن با عقلانیت گفتارهای تجددخواه در ایران، هم راستا بود. توسعه ملی در قالب استعاره‌های پزشکی، نه تنها در ادبیات مشروطه که در بخش عمده‌ای از متون جریان‌های نوگرای اوایل عصر پهلوی قابل مشاهده بود. در داستان‌های مشروطه، بیماری با جهل، نادانی (و گاهی استبداد) همنشین می‌شد (دلالت رحمانی، ۱۴۰۲: ۱۴۶). بیماری خصیصه آن جریان خرافی و ضد عقلانیتی بود که در مقابل امر جدید می‌ایستاد: «لیکن در این قریه زن رمال جادوگر سالخورده‌ای بود که سالمه می‌نامیدند و در میان مردم قریه استثنا بود، زیرا همیشه محتاج و در حالت اضطرار بود» و در حالی که مردم روستا «با کمال راحت در خانه خودشان آسوده تن می‌زینند» سالمه در «تب و رنج و کرب» بود (آصف، ۱۳۹۵: ۱۰۲). در مقابل شخصیت‌های بیمارِ ضد نوگرایی، سوژه رهایی‌بخش عصر مشروطه، مردِ سالم مسئولیت‌پذیر و مرگ‌ستیزی بود که عموماً در قامت جوانان نظامی صورت‌بندی می‌شد. در حالی که در پریوش ناکام قهرمان داستان نظامی بود، در رمان نیرنگ سیاه، شخصیت اصلی به پلیس شهری می‌پیوست. با تغییر شیوه‌های داستان‌نویسی و ظهور نسل تازه نویسندگان بازگشته از غرب، تکنیک‌های تازه‌ای در روایت داستان ظاهر شد. با این حال، تا مدت‌ها فهم پزشکانه از فرایند توسعه تداوم داشت. برای نمونه، هدایت به عنوان یکی از پیشگامان داستان‌نویسی مدرن در زنده به گور (۱۳۰۸)، منطق استعاری پزشکانه را به کار گرفت: «من یک میکرب جامعه شده‌ام. یک وجود زیان آور. سربار دیگران» (هدایت، ۱۳۴۲: ۲۶). در همین مجموعه او به داستان گوژپشتی پرداخت که زندگی تحقیق‌آمیزی دارد که اثر مخرب بیماری را روایت می‌کرد. اما نمونه‌وارترین داستان او در این مجموعه، داستان آب زندگی است که بیماری (کوری و کری) را به عنوان ابزار استعمار قلمداد می‌کند و راه رهایی را در درمان بیماری‌ها می‌داند.

اما به زودی مجموعه استعاری دیگری ظاهر شد که عقلانیت گفتمان ترقی ملی را به چالش کشید. این مجموعه، اثر رخدادهای تاریخی و تجربه‌های مشروطه، بالاخص عصر کودتا و جنگ جهانی اول را در خود داشت. طرد شدگان سیاسی و روشنفکران بیرون از مناسبات قدرت، نیرویی برای برساختن عقلانیتی تازه شدند که منطق استعاری متمایزی را به همراه داشت. آنها به واسطه بیرون ماندن از قدرت، یعنی آنچه را پس از فداکاری‌های عصر مشروطه، حق مشروع خود می‌دانستند؛ به نزاع با منطقی برخاستند که پایه مشروعیت‌بخش کردارهای دولت بود. در این تلقی، بیماری دیگر امری شروانه و در مقابل رهایی نبود، بلکه بخشی از نشانگان شرافت‌های اخلاقی و طردشدگی به واسطه نیروهای اهریمنی (دولت استبدادی یا استعماری) قلمداد می‌شد. اولین نمونه‌های روایت سوژه بیمار معصوم، در آثار رمانتیک انتهایی عصر مشروطه و سال‌های نخستین عصر پهلوی ظاهر شدند. برای نمونه در داستان *اسرار شب* (۱۳۹۵) به قلم

عباس خلیلی، سوژه بیمار جان می‌باخت و خانواده‌اش گرفتار دشواری‌های بسیار می‌شد. در این اثر بر خلاف منطق آثار مشروطه، بیماری حامل شرارتی ذاتی نبود، بلکه رخدادی گریزناپذیر برای سوژه‌ای بی‌گناه بود که می‌توانست موجب همدردی مخاطب شود. بیماری دیگر نشانگانی از جهل و تقابل با تجدد نبود، بلکه به عنوان یکی از خصایص مبارزان راه آزادی و به مثابه امری خیر روایت می‌شد. در *گل آقا-گل تاج* (۱۳۰۴) به قلم ابوالقاسم سروش، شاهزاده و وزیر فاسد قاجاری تبار، «مزاجاً سالم و خوش بنیه» توصیف می‌شد (سروش، ۱۳۹۵: ۱۷۸) در حالی که روشنفکران وطن‌پرست، گرفتار تریاک و الکل بودند و به خودکشی می‌اندیشند (همان: ۱۸۵).

اما درخشان‌ترین اثر در این زمینه، بوف کور (۱۳۰۹) صادق هدایت بود. این اثر، بخشی از منازعه بر سر استعارة وطن بیمار بود که تأثیر قابل توجهی بر آثار بعد از خود نهاد. هدایت در این اثر همراهی سلامتی، خیر و توسعه را نفی کرد و بدین سان استعارة پزشکی موجود را به چالش کشید. او، سلامتی را امری شرورانه قلمداد کرد که به دنیای رجاله‌ها تعلق داشت. پیرمرد خنزرپنزی، علی‌رغم سرفه‌های خشک و تکان دهنده‌اش، فردی سالم به نظر می‌رسید که زندگی راوی را تهدید می‌کرد. به نظر می‌رسید که او، جایی پشت پنجره خانه راوی و در فکر رابطه با همسر او (لکاته) نشسته است. تأکید بر بیماری راوی، همزمان با برجستگی‌های فکری و اخلاقی‌اش، او را به قهرمان بیرون ایستاده‌ای بدل می‌ساخت که از نزاع‌های فاسد زندگی روزمره کناره گرفته بود. زندگی روزمره، زندگی فاسد و بی‌ارزش انسان‌های سالمی بود که ایده‌رهایی را کنار گذاشته بودند (یا اساساً هرگز نپذیرفته بودند).

در *سه قطره خون* (۱۳۱۱) و نیز در *تاریک‌خانه* (۱۳۲۱)، نیز با نظام استعاری مشابهی مواجهیم. همین منطق چندی بعد در *رمان بزرگ علوی*، چشم‌پایش (۱۳۳۱) ادامه یافت. در این رمان نیز قهرمان رهایی‌بخش، بیمار و نحیف بود: «هیچ به فکر سلامت خودش نیست، همه اش سرفه میکند، دلش را هم بد نمی‌آورد. می‌گوید سرما خورده‌ام. سرما خوردگی دایمی هیچ شنیده بودید؟ همیشه خسته است، به نظرم تب هم می‌کند...» (علوی، ۱۳۵۷: ۹۴).

در *سنگی بر گوری آل احمد* (۱۳۴۲) نیز همین تلقی تداوم داشت: «اگر حالش را داشته باشی از او [روانپزشک] بپرسی پس یک آدم سالم (به زبان خودش نورمال) چه مشخصاتی دارد؟ آن وقت باز چشم می‌دراند و یک سخنرانی دیگر. و دهنش که کف کرد تو می‌فهمی که ای بابا، دارد نشانی همان بقال‌های سرگذر را می‌دهد» (آل احمد، جلال، ۱۳۶۰: ۴۶).

در این موارد، شکل اول مقاومت قابل مشاهده است. در این شکل، چند دال پایه‌ای استعارة اصلی واژگون می‌شود. بنابراین به جای آنکه رهایی به عنوان نتیجه فرایند ترقی ملی از خلال درمان وطن و سالم‌سازی آن به واسطه مداخله پزشک‌گونه دولت فهمیده شود؛ فروپاشی منطق کنونی توسعه و جایگزینی سوژه بیمار دردمند به جای حاکمیت سالم سرکوبگر مسیر رهایی قلمداد می‌شود. در این فرم تازه، مشروعیت با بیمار است؛ نه پزشک. همزمان منطق تازه‌ای درون نظام استعاری به جریان می‌افتد: درمان وطن بیمار، دارویی که دولت تجویز می‌کند یعنی توسعه نیست، بلکه وطن نیازمند رهایی است. وطن می‌بایست آزاد شود و هم از این رو، پروژه ترقی ملی دیگر اهمیتی ندارد. این امر می‌تواند ایده ترقی ملی عصر مشروطه را به حاشیه براند تا مسأله آزادی را جایگزین آن کند.

این وضعیت در نهایت شاعر-نویسنده یا به طور کلی، سوژه آزادی‌خواه بیماری را شکل می‌دهد که تا آغاز سده حاضر تداوم می‌یابد. این امر یکی از موارد تاریخی است که امر ادبی در حیات اجتماعی تأثیری قابل تامل گذاشته است. به تعبیر دیگر، در حالی که نبرد استعارگان، تداوم نبردهای اجتماعی در ساحت ادبی است و فارغ از چنین نزاع‌هایی چنان نبردی ناممکن است؛ اما نبرد استعاری به شکلی بازتابی بر حیات اجتماعی مؤثر می‌افتد. این تنها امر اجتماعی نیست که امر ادبی را متأثر می‌سازد، بلکه نبرد استعاری نیز حیات اجتماعی را تغییر می‌دهد. بیمارگونگی سوژه نواندیش مخالف دولت مدرن، نمونه مناسبی در این زمینه است. این امر که بیرون از منطق مشروطه قرار داشت، تا جایی پیش رفت که موجب شکایت جمال‌زاده، به عنوان یکی از نمادهای خرد مشروطه شد: «مردم مملکت ما هنوز هم تصور می‌کنند که شرط شاعری و چیزنویسی... این است که آدم لاغر و نحیف و رنگ و رو پریده باشد... و محتاج طبیب

و دوا باشد و وسیلهٔ معالجه نداشته باشد... و مبتلا به افیون و مرفین و حشیش و دوغ معرفت باشد... و عموماً از درد سینه مبتلا به سرفه و سردرد باشد و...» (جمالزاده، ۱۴۰۰: ۵۰-۵۱).

اما این امر یک خطای معرفت‌شناختی نبود، بلکه در هستی اجتماعی موقعیت‌های خاصی ریشه داشت و نمی‌توانست با چنین نقد یا توصیه‌هایی تغییر کند. سوژهٔ بیمار، استعاره‌ای برآمده از تجربهٔ تاریخی مشروطه و تراکم شکست روشنفکران تا دههٔ ۴۰ شمسی بود. این امر سبب شد که سوژهٔ سالم و مؤمن مشروطه، به سوژه‌ای بیمار و خودسرزنشگر بدل شود که نمونه‌وارترین آن‌ها در بوف کور هدایت روایت شده بود. تنها با تغییر وضعیت اجتماعی و تضعیف گفتمان پزشکیانهٔ توسعه بود که ستایش سوژه بیمار، در ادبیات داستانی به حاشیه رانده شد. تا پیش از آن، صورت‌بندی سوژه به جان خویش افتاده، در حال پیش‌روی بود تا آنجا که بیماری به بخشی از هویت نویسنده-روشنفکر دههٔ ۳۰ و ۴۰ بدل گشت. در رمان *ملکوت* (۱۳۴۹) پزشک شیطان صفت در مقابل روشنفکر بیماری قرار داشت که از قضا در سوی خیر ماجرا ایستاده بود. در داستان او پزشک نوید دهندهٔ لذت، زندگی‌ستیز و مرگ‌آفرین از کار درمی‌آید. تزریق‌های او که برای افزایش توان جنسی مردم انجام می‌شود در نهایت به مرگ آن‌ها می‌انجامد، مرگی که از نظر پزشک همان رهایی یا به تعبیر رمان، همان «ملکوت» است (صادقی، بی‌تا، ۳۶). بنابراین صادق در *ملکوت* منطق مبارزه را توسعه داده بود. او ابتدا پزشک را همان شیطان قلمداد کرد (مقاومت نوع اول) (همان: ۲۱ و ۳۶) و سپس بر مخاطرات منطق اقدامات پزشکی تأکید کرد (مقاومت نوع دوم). پزشکی که می‌تواند حتی اجنه (نیروهای غیرعقلانی) را در مسیر اهداف خود مهار کند، همان کسی که وعدهٔ لذت بی‌پایان به واسطهٔ تزریق‌های معجزه بخش می‌دهد، از کجا که در پی دستیابی به اهداف خویش نباشد، اهدافی که به ویرانی زیست انسانی منجر شود؟ منافع پزشک همان منافع عمومی نیست و ممکن است، با تفسیرهای خاص خویش، خیر را به شر بدل سازد و جهان را ویران کند. او به همان سان که حیات‌بخش است می‌تواند مرگ‌آفرین و ویرانگر نیز باشد. تأکید بر مرگ‌آفرینی پزشک، می‌تواند حمله‌ای به استعارهٔ پزشکیانهٔ توسعه باشد، اما نه به طور مستقیم، بلکه از خلال بسط منطق همان استعاره و تأکید بر وجوهی که مورد نظر حامیان آن نبوده است. در اینجا استعاره‌ای تازه یا مخالف نیست که جایگزین استعاره اصلی می‌شود، بلکه پیشروی در منطق استعاری است که مخاطرات آن را گوشزد می‌کند.

با تحلیل چنین مقاومت‌ها و مبارزه‌هایی، می‌توان به نزاع تاریخی میان موافقان و مخالفان فرایند توسعه توجه کرد. این نزاع امکان‌هایی از مواجهه و فهم امری را فراهم کرد که به واسطهٔ حضور روزمره در حیات اجتماعی از فهم روشنفکر منتقد بیرون افتاده بود. در حالی که آزادی‌خواهی جایگزین ایدهٔ توسعه می‌شد، توسعه تحقیر می‌گشت و از روایت ادبی طرد می‌شد. گویی ایدهٔ توسعه، امکان‌های رهایی‌بخش خود را از دست داده بود و به نیرویی اهریمنی بدل شده بود که حیات اجتماعی را تهدید می‌کرد.

بخشی از این امر ناشی از توسعهٔ نامتوازن در دهه ۴۰ و نیز گسترش شکاف طبقاتی بود. ضریب جینی در ابتدای دهه ۵۰ به بالای ۰/۵ رسید که به معنای فاصلهٔ طبقاتی گسترده بود. این به معنای نابرابری گسترده در بهره‌گیری از مواهب توسعه در کشور بود. رشد اقتصادی تنها بخش کوچکی از جامعه شهرنشین را بهره‌مند می‌ساخت، در حالی که پس از اصلاحات ارضی، ساختار سنتی کشاورزی علیه بخش‌های تهیدست روستانشین (خوش‌نشین‌ها) در هم ریخته بود (نک Moghadam, 1996). همین امر به حاشیه‌نشینی گسترده در کنار شهرهای بزرگی انجامید که آمادگی لازم برای پذیرش چنین حجمی از مهاجران را نداشتند. به تعبیر دیگر، ساماندهی فرایند توسعه، با ایدهٔ جراحی‌های گسترده، از پیش منافع گروه‌های بهره‌مند و نیز دولت را مد نظر قرار می‌داد و هم از این رو به ویرانی حیات تاریخی اجتماعی منجر می‌شد. این ویرانی به نارضایتی و خشمی دامن می‌زد که در نهایت در هیزم آتش انقلاب ۱۳۵۷ دمید. از این زاویه، می‌توان دید که فرم ادبیات داستانی به واسطهٔ موقعیت اجتماعی روشنفکران طرد شده، چگونه امکان پیش‌بینی ویرانی آتی را یافته بود. این امر نه به شکلی آگاهانه بلکه به واسطهٔ تعامل موقعیت و فرم ادبی ممکن شد. این گونه بود که مقاومت در مقابل جریان اصلی استعاره، بر مبنای گونه‌ای ناآگاهی عمل کرد و بدین ترتیب شرایطی را

پدید آورد که نویسندگان چیزی را که خود نمی‌دانستند با مخاطبان در میان گذاشتند. آنها بی‌آنکه بدانند، پیشتر ایستادند و از آینده‌ای خبر دادند که در تبلیغات رسمی و در فهم نظری نادیده مانده بود. می‌توان گفت که آنها، به واسطه جایگاه اجتماعی‌شان توانستند راوی رؤیایها و کابوس‌هایی شوند که آماج نیروهای اجتماعی متفاوت بودند و بدین‌سان تصویری از آینده مشروطی ارائه کردند که هنوز امکان صورت‌بندی نظری نداشت.

نظام استعاری مهندسانه

در حالی که ایده پزشکانه توسعه به واسطه اینرسی ظهور خویش، در متون ادبی پساانقلابی حضور داشت (برای نمونه در *آتش بدون دود* نادر ابراهیمی)، تجدد مهندسانه نیز راه خود را به متون ادبی باز کرد. بسط ایده مهندسانه توسعه، با گسترش نظام دانشگاهی مهندس پرور عصر پهلوی بی‌ارتباط نبود. تأسیس دانشگاه پلی‌تکنیک تهران در دهه ۳۰ به منظور فراهم آوردن متخصصان لازم برای توسعه کشور، همزمان نیروی انتقادی گسترده‌ای را علیه حاکمیت ایجاد کرد (نک عبدی، ۱۳۹۳). در حالی که از منظر دولت، مهندسان بازوهای اجرایی تصمیم‌های حاکمیتی بودند، به نظر می‌رسید که دانشجویان مهندسی خود را در قامت نیروهای رهایی‌بخش و برنامه‌ریزی می‌دیدند که حق مداخله در سیاست را دارند. آنها از دو سو با فرایند توسعه درگیر شدند: از یک سو در قامت کارگزاران دولتی به عنوان برنامه‌ریز و مجری پروژه‌های جدید توسعه و از سوی دیگر، به عنوان روشنفکرانی که در نزاع با دولت مدرن به فرایند توسعه آمرانه انتقاد داشتند. بنابراین در حالی که نزاع دولت و روشنفکران، به نقد فرایند توسعه بسط یافته بود؛ گسترش نظام آموزشی مهندس پرور، امکان ظهور نظام استعاری تازه‌ای را فراهم کرد که با فهم جریانهای نوظهور روشنفکری در ایران، همسو بود.

برای نخستین بار، ابراهیم گلستان بود که چنین روایتی را در قامت داستانی نمادین صورت‌بندی کرد. او در *اسرار گنج دره جنی* (۱۳۵۳)، ایده «مهندس منزله‌رهای بخش» را روایت کرد. مهندسی که در لحظه‌نهایی با یک انفجار برای ساخت جاده، کلیه حقارت توسعه رانته را از میان می‌برد. در این داستان، مهندس منزله‌رهای بخش یک بیگانه است که می‌تواند بیرون بایستد و به همه چیز بنگرد و بر مبنای خردی متعالی، زندگی روزمره را قضاوت کند. عنوان فرعی داستان، «یک داستان از یک چشم انداز» بر همین امر دلالت دارد و به خوبی در یکی از تصویرهای آغازین داستان روایت می‌شود: «مرد از جعبه دیدیاب را که در آورد آن را روی سه پایه محکم بست، چشم بر پشت آن گذاشت، و چرخاندش. در آن دید بر شیب تپه در آن سوی دره مردکی با گاو سرگرم شخم بود، که انگار خواب بود و خواب آلود» (گلستان، ۱۳۵۳: ۱۱). داستان از این پس به روایت زندگی فاسدی می‌پردازد که در نهایت با اقدام مهندسان برای ساختن راه از میان می‌رود: «با یه تکون هر چی که بود خراب شد و رفت» (همان: ۲۲۵). در روایت گلستان، جامعه تازه به دوران رسیده‌ای که با یافتن گنج به سرعت در مسیر تغییرهای سطحی افتاده و در مناسبات به شدت غیراخلاقی و فاسد غوطه‌ور شده است تنها با نوعی اقدام از بیرون، نوعی اقدام از سوی عقلانیتی مهندسانه که می‌تواند منطق مناسبات موجود را ببیند، بی‌آنکه به آن آلوده شود، اصلاح می‌گردد. اما چنین اصلاحی نه به معنای تغییر درونی آن، بلکه به معنای ویرانی آن به مثابه یکی از نتایج جنبی برساختن راه‌هایی به واسطه خرد مهندسانه است. قهرمان این روایت همان مهندس رهایی‌بخش منزله، در بی‌اعتنایی کامل به وضعیت فسادآلود جامعه تازه به دوران رسیده، تنها در پی ساخت جاده خویش است، اما ساخت چنین جاده‌ای در نهایت، به عنوان نوعی نتیجه فرعی و ناخواسته، خشونت می‌ورزد، خشونتی که چیزی را تغییر می‌دهد که باید تغییر یابد. این تصویر هولناک از ایده مهندسانه، به خوبی در ایده پساانقلابی توسعه تداوم می‌یابد. ایده مهندس غیرسیاسی (بیرون از مناسبات سیاسی رایج) که به توسعه می‌اندیشد و در نهایت به رهایی منجر می‌شود، در تناقضی بنیادین، درون احزاب سیاسی خاصی تثبیت می‌گردد و زبان خویش را می‌یابد.

در واکنش به این وضعیت است که موقعیت‌های طرد شده اجتماعی نوعی از مبارزه با خرد ابزاری را که تکیه‌گاه اندیشه مهندسانه است، پیش گیرند. در حالی که گرایش به ایده‌های ضد خرد ابزاری از هایدگر تا مکتب فرانکفورت گسترش می‌یابد؛ ادبیات پسانقلابی نیز به تقابل با عقل ابزاری و منطق خرد مهندسانه می‌پردازد. این امر نه تنها در بسط الگوهای رئالیسم جادویی که منطق عقلانی امور را انکار می‌کنند، بلکه در بستر ادبیات پسامدرنی که از اساس هرگونه ایمان به امکان‌رهایی از خلال برنامه‌ریزی عقلانی را ناممکن می‌یابد، قابل مشاهده است. اما چند سالی پیش از بسط دو گونه مذکور، معروفی در «سال بلوا» (۱۳۷۱)، خرد مهندسی را به سخره می‌گیرد. او در آغاز عصر سازندگی، لحظه‌ای که گفتمان مجتهد و مهندس، خیال‌انگیز و رهایی‌بخش به نظر می‌رسد، تصویری پیش‌گویانه از عاقبت این جریان ارائه می‌کند. مهندس ملکوم به عنوان یک مهندس خارجی، که در پی زدن میان کافرقلعه و دین کوه است (و چه چیزی می‌تواند استعاری‌تر از این باشد؟)، در نهایت گنج‌های کوه را غارت می‌کند و می‌گریزد. او هنوز یک بیگانه است و می‌تواند جایی بیرون از زندگی روزمره بایستد. ادعای او برای ایجاد شکلی از آرامش میان مردم برای اجرای برنامه بلندمدت پل‌سازی که در نهایت به خوشبختی آنها منجر می‌شود، چیزی جز فریب یا پنهان‌کاری توطئه‌آمیز نیست. این برنامه توسعه، تنها ابزاری برای غارت ثروت عمومی است، نوعی عملیات ایدایی که عملیات اصلی را پنهان کرده است. در این تعبیر، ما با استعاره مهندس غارتگر مواجهیم. بنابراین ایده رهایی‌بخشی خرد مهندسی منزه به استعاره‌هایی یکسره مخالف بدل شده (مقاومت نوع اول)، اما همزمان این امر با پیش رفتن در منطق امر استعاری بسط بیشتری یافته است (مقاومت نوع دوم). این مهندس است که می‌تواند چنین توطئه‌ای را «بسازد»، راهی برای دستیابی به گنج‌ها ایجاد کند، گنج‌های مدفون شده را بیابد و بگریزد، در حالی که همه را فریفته است.

باید توجه داشت که در زمان انتشار رمان معروفی، هنوز اصحاب ترجمه مواجهه نظام‌مند با مکتب فرانکفورت را آغاز نکرده بودند و نقدها به توسعه مهندسانه به مسئله نابرابری، اشرافیگری و تورم خلاصه می‌شد. هیچ تصویری از نتایج شکست پروژه توسعه مهندسانه، مانند فروپاشی امر اجتماعی، بسط خرد ابزاری، دو قطبی دین و زندگی، دزدسالاری نهایی و... وجود نداشت، اموری که معروفی در رمان خود به آنها اشاره می‌کرد. او به واسطه رمان توانسته بود پیشتر از دیگران بایستد و تصویری از آینده هولناک برساند.

پنج سال پس از روایت معروفی، پیرزاد در داستان «آپارتمان» از مجموعه طعم‌گس خرمالو (۱۳۷۶)، زندگی مهندسانه را با نوعی طرح توطئه درآمیخت. مجید با سیمین ازدواج می‌کند تا با ثروت پدر او «شرکت ساختمانی» راه بیندازد. او چهره‌ای منفی، اما آشناست (پسرخاله سیمین است)؛ مهندسی که به زیست روزمره وارد شده، اما کماکان غیرقابل اعتماد است. گرچه او در ابتدا برای سیمین راهی به رهایی به نظر می‌رسد، اما در نهایت چیزی جز نابودی به همراه ندارد.

تکرار این ایده در آثار دیگر پیرزاد سبب می‌شود که آن را در چارچوب یک کلیت معنادار قرار دهیم. او در چراعها را من خاموش می‌کنم (۱۳۸۰)، با روایت زنانه از زندگی مهندس آرتوش، به خوبی افول استعاره مهندس رهایی‌بخش را نشان می‌دهد. در اینجا شوهر-مهندس، انسانی کاملاً روزمره است که حتی برای همسرش کافی نیست، تا آنجا که راوی-همسر به مردی دیگر نزدیک می‌شود. در این رمان، دیگر جایی برای آن تصویر رهایی‌بخش وجود ندارد. چنین مهندسی نه تنها بیرون از مناسبات روزمره قرار ندارد، حتی نمی‌تواند مدعای آن را داشته باشد. او به بخشی از همان زندگی کسالت‌باری بدل شده است که فاقد هر گونه راه رهایی است. او نیز چون هر جایگاه دیگری به مثابه بخشی از بازی موجود روایت می‌شود. استعاره‌ای فرسوده که کارایی‌اش را از دست داده و به جمع دیگر بازی‌های کلامی بی‌فایده پیوسته است.

با این حال شکل تازه‌ای از روایت در حال ظهور است. سنپور در دو رمان به هم پیوسته دود (۱۳۹۴) و خاکستر (۱۳۹۷)، به روایت فروپاشی ایده مهندسانه و ظهور شکل تازه‌ای از خرد شاعرانه پرداخته است. این دو رمان، روایت برش کوتاهی از زندگی دو مرد است که هر دو روابطی عاطفی با دختری به نام لادن دارند. در خلال این روایت، وجوه

متفاوت زندگی آنها نیز روشن می‌شود. حسام مردی تحصیل‌کرده، شاعر و اهل کتاب است و مظفر، یک مهندس ثروتمند و فاسد است که سوابق مبارزاتی داشته و هنوز به ترجمه آثار نظری انتقادی می‌پردازد و از پروژه‌های هنری حمایت می‌کند. اما او در زندگی روزمره غرق شده و ایمان به رهایی را از دست داده است. مظفر در جایی می‌گوید: «متأسفم، دوره آدمهای بزرگ گذشته. خودتان را گول نزنید. من فقط دارم یک شرکت را می‌چرخانم» (سناپور، ۱۳۹۷: ۵۳). و در جای دیگر: «خیال بلاهت است. فکر کثافت است. هیچ چیز این کثافت هیچ وقت آن طور اتفاق نمی‌افتد و نیفتاده که خیال می‌کنی» (همان: ۱۱۶). او مشخصاً بخشی از جریان فاسدی است که حسام تلاش می‌کند از آن فاصله گیرد. مواجهه نهایی حسام با مظفر بر سر عشق لادن، مواجهه این دو گونه روشن‌فکر است. مظفر عشق لادن (لذت) را از حسام ربوده و اکنون که لادن مرده است، حسام، مظفر را مسبب این اتفاق می‌داند؛ پس او را بعد از یک گفتگوی کوتاه می‌کشد و می‌گریزد.

موضع سناپور در این دو رمان جالب است: روشن‌فکر-ادیب طرد شده، روشن‌فکر-مهندس فاسد را می‌کشد؛ بی آنکه هیچ برنامه دقیقی ریخته باشد و یا راهی برای فردای پس از قتل اندیشیده باشد. او تنها از یک فرصت، از یک لحظه معجزه‌آسا برای گرفتن انتقام خویش بهره می‌گیرد، بی آنکه بتواند این اقدام را در منطق نوعی مسیر تاریخی قرار دهد. مقایسه این قتل با تلاش روایت شده در تنگسیر (۱۳۴۲) راهگشاست. در رمان چوبک، قتل شخصیت‌های محلی فاسد ذیل ایده کلی عدالت انجام می‌شود و به عنوان منطق رهایی ارائه می‌گردد. اقدام فردی در مقابل حاکمیت قانون‌گریز پهلوی، همان ایده جنگ‌های چریکی بود که در انتهای دهه ۴۰ جوانان زیادی را به خود جلب می‌کرد. اما در روایت سناپور، تنها معجزه است که امکان انتقام را فراهم می‌کند، انتقامی که بر خلاف تنگسیر حامل راهی به رهایی نیست و هیچ توصیه عملی‌ای جز انتظار برای فرصت مناسب به همراه ندارد. اینکه آن چهره روشن‌فکرانه مانده در زندگی، روزی کاری می‌کند، و بالاخره از دل یک اتفاق، خرد ایزاری را از پا در می‌آورد، رؤیای معاصر نویسندگان پیشروی است که هنوز می‌توانند به میانجی داستان، به روایت آن بپردازند.

جمع‌بندی

سیاری از پژوهش‌های انتقادی که در پی بررسی مبارزه و مقاومت در متون ادبی بوده‌اند، عموماً به آشکارترین لایه‌های نزاع، یعنی نمونه‌هایی از ادبیات حزبی و متون صریح لهجه‌ای پرداخته‌اند که در تقابل صریح و مستقیم با وضعیت خاصی قرار داشته‌اند. آنها به غیر ادبی‌ترین شکل مقاومت در متون ادبی توجه کرده‌اند و با نادیده انگاشتن منطق امر ادبی و تمرکز بیش از حد بر آگاهی نویسنده-شاعر، امکان فهم مقاومت‌هایی را از دست داده‌اند که از قضا در لایه‌های دیگری جریان داشته است.

این نوشتار تلاش کرد تا به نزاع‌های استعاری به عنوان مقاومت‌های تاریخی در مقابل گفتمان‌های تثبیت‌شده توسعه در متون داستانی توجه کند. مقاومت‌هایی که از سویی یکسره ادبی هستند و بدین‌سان، امکان‌های مبارزه درون این میدان را روایت می‌کنند و از سوی دیگر، به همین واسطه، مورد بی توجهی قرار گرفته‌اند. در این معنا، نوشتار حاضر تلاشی برای نشان دادن اهمیت منطق درونی میدان ادبی و عدم امکان تقلیل آن به دیگر میدان‌ها بود. پس لحظه‌هایی از مقاومت و نزاع استعاری در متون داستانی نشان داده شد که مقدم بر موضع‌گیری‌های انتقادی نظری و نشانگانی از رخداد‌های آتی بود. این امر جایگاه متن ادبی به مثابه میانجی دستیابی به کلیت را یادآوری می‌کند. همزمان شفاف‌سازی رؤیای کین‌توزانه آثار متأخر و صورت‌بندی تجربه‌های پیشین، می‌تواند به بازاندیشی در وضعیت فعلی منجر شود. وضعیتی که فارغ از مداخله آگاهانه، ممکن است به فاجعه منجر شود. از این منظر نقد ادبی، بخشی از فرایند مداخله و تغییر شرایط خواهد بود.

منابع

- آصف، میرزا اسماعیل (۱۳۹۵). *داستان شگفت‌انگیز، داستان یتیمان، در مشروطه ایرانی و رمان فارسی، گردآوری مسعود کوهستانی نژاد، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.*
- ازکیا، مصطفی (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی توسعه، تهران: نشر کلمه.*
- بنیامین، والتر (۱۴۰۰). *متافیزیک جوانی و چند مقاله دیگر، ترجمه محسن ملکی، تهران: ناهید.*
- پورابراهیم، شیرین (۱۳۹۹). «استعاره انتخابات و مفهوم سازی خودی/غیرخودی در سرخط روزنامه‌های ایران: دیدگاه تحلیلی انتقادی استعاره»، *فصلنامه علمی-پژوهشی زبان‌شناسی اجتماعی*، شماره ۳: ۲۵-۴۰.
- پورابراهیم، شیرین (۱۴۰۰). «استعاره، اسطوره و ایدئولوژی در سرخط انتخاباتی روزنامه‌های ایران براساس انگاره چارتریس بلک (۲۰۰۵)». *نشریه زبان‌پژوهی*. سال ۱۳، شماره ۴۰: ۹-۲۹.
- پیرزاد، زویا (۱۳۸۰). *چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم، تهران: مرکز.*
- پیرزاد، زویا (۱۳۸۱). *سه کتاب، تهران: مرکز.*
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۷). «تجدد روزمره و آمپول تدین»، *ایران‌نامه*، سال ۲۴/ شماره ۴: ۴۲۱-۴۵۹.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۹۱). «مهندسانه اندیشی و ولایت مداری مجتهدسانه»، *ایران‌نامه*. سال ۲۷، شماره ۲ و ۳: ۳۷-۴.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۹۵). *تجدد بومی و بازناندیشی تاریخ (ویراست دوم)*، تهران: پردیس دانش.
- جمالزاده، محمد (۱۴۰۰). *نامه‌های سید محمد جمالزاده به دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، به کوشش حمیده و حمید باستانی پاریزی، تهران: نشر علم.*
- چوبک، صادق (بی تا). *تنگسیر، تهران: جاویدان.*
- خلیلی، عباس (۱۳۹۵). *اسرار شب، در مشروطه ایرانی و رمان فارسی، جلد ۵، گردآوری مسعود کوهستانی نژاد. تهران: انتشارات دنیای اقتصاد. صص ۶۹-۷.*
- دلال رحمانی، محمد حسین (۱۴۰۰). *تبارشناسی ادبیات و تاریخ نگاری ادبیات، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.*
- دلال رحمانی، محمد حسین (۱۴۰۲). *از ناپهنگامی حیات تا سترون سازی خیال، تهران: ققنوس.*
- سروش، ابوالقاسم (۱۳۹۵). *گل آقا، گل تاج. در مشروطه ایرانی و رمان فارسی (جلد ۲)*. گردآوری مسعود کوهستانی نژاد، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد: ۹۷-۲۵۹.
- سناپور، حسین (۱۳۹۴). *دود، تهران: چشمه.*
- سناپور، حسین (۱۳۹۷). *خاکستر، تهران: چشمه.*
- صادقی، بهرام (۱۳۴۹). *ملکوت، تهران: انتشارات زمان.*
- صادقی، لیلا (۱۳۸۴). *جنسیت، ناسیونالیسم و تجدد در ایران، تهران: قصیده سرا.*
- عبدی، عباس (۱۳۹۳). *جنبش دانشجویی پلی تکنیک تهران، تهران: نی.*
- علوی، بزرگ (۱۳۵۷). *چشمهایش، تهران: امیرکبیر.*
- فلیک، اووه (۱۳۸۷). *درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.*
- کرایب، یان (۱۳۷۸). *نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگه.*
- گلستان، ابراهیم (۱۳۵۷). *اسرار گنج دره جنی، لندن: روزن*
- لیکاف، جورج (۱۳۹۰). «نظریه معاصر استعاره»، برگردان فرزانه سجودی، *در استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، مجموعه مقالات امبتو آکو و دیگران، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی: ۱۳۵-۲۲۹.*
- معروفی، عباس (۱۴۰۰). *سال بلوا، تهران: ققنوس.*
- منیری، سیدهاشم؛ اطهری، سید حسین (۱۴۰۱). «استعاره مفهومی "مباحثه جنگ است" در مناظره‌های تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ ایران (بر اساس نظریه لیکاف-جانسون)»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*. سال ۱۷، شماره ۲: ۲۴۱-۲۰۷.
- نجف‌زاده، مهدی؛ شفیق‌زاده برمی، سمانه (۱۳۹۸). «تحلیل استعاره‌های مفهومی مناظره‌های تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶»، *فصلنامه علمی رسانه‌های دیداری و شنیداری*، سال ۱۳، شماره ۲۹: ۷۷-۱۰۳.
- نجم‌آبادی، افسانه (۱۳۷۵). *حکایت دختران قوچان، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.*

- نور محمدی، مهتاب؛ دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۸). «تحلیل انتقادی استعاره‌های مفهومی مناظره‌های تلویزیونی انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶ ایران. فصلنامه علمی رسانه‌های دیداری و شنیداری»، سال ۱۳، شماره (۳۰): ۲۵۲-۲۲۷.
- هدایت، صادق (۱۳۴۱). سه قطره خون، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق (۱۳۴۲). زنده به گور، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق (۱۳۸۳). بوف کور، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق (۱۳۹۸). سگ ولگرد، تهران: امیرکبیر.
- Moghadam, F. (1996). *From Land Reform to Revolution, The Political of Agricultural Development in Iran (1962-1979)*. London: Tanris.
- Lakoff, G. (1992). *Metaphors and war: The metaphor system used to justify war in the Gulf*. In M. Putz (Ed.), *Thirty years of linguistic evolution*. Amsterdam: John Benjamins.
- Moore, D.B. (1995). *Development discourse as hegemony: Towards an ideological history—1945–1995*. In *Debating development discourse: Institutional and popular perspectives* (pp. 1-53). London: Palgrave Macmillan UK.

